معنای الحجه فی القرائات و تطبیق آن در آیه «و لتکملوا العده»

در مجمع البیان فرموده‌اند:

> **القراءة: قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكملوا) بالتشديد. والباقون: (لتكملوا) بالتخفيف. وقرأ أبو جعفر: العسر، واليسر بالتثقيل فيهما. والباقون بالتخفيف.**
>
> **الحجة: حجة من قرأ (ولتكملوا) قوله: (اليوم أكملت لكم دينكم). ومن قرأ ولتكملوا فلأن فعل وأفعل كثيرا ما يستعمل أحدهما موضع الآخر، قال النابغة:**

در مجمع البیان فرموده‌اند: «**قرأ أبو بكر عن عاصم: (ولتكملوا) بالتشديد**»؛ حال به بحث «تکمّلوا» می‌رسیم.

«الحجة: حجة من قرأ (ولتكملوا) قوله: (اليوم أكملت لكم دينكم)»؛ خب حال این حجت شد؟! در آن جا «لتکملوا» خوانده‌اند، در اینجا «الیوم اکملت» خوانده‌اند. چون «اکملت» هست، اینها «لتکملوا» خوانده‌اند! اینها حجت‌هایی است که گفتم غلط اندر است. وقتی هم انس می‌گیری دیگ مشکلی ندارد. وقتی بدون انس و تحصیل درست به اینجا می‌آیی، غلط اندر است؛ می‌گویی اجتهاد بالاتر از این می‌خواهید؟! آن جا دیده آیه هست «اکملت»، پس در اینجا هم «لتکملوا» بخوانیم! ظاهر این احتجاج این می‌شود، و حال اینکه اینطور نیست. اینها را عرض می‌کنم تا سر جایش یک چیزی از عرض من یادتان می‌ماند اما وقتی محتاج آن شدی یک کلمه آن یادتان نیست. برای من شده. سر جایش شده، یک چیزی برا بود، اما رفت. لذا اگر اینها را یادداشت مختصر کنید، بعداً می‌بینید. جایی که مصاحف امصار تفاوت دارند؛ شیخ الطائفه، مرحوم طبرسی خودشان تصریح می‌کنند که «فی مصاحف اهل العراق» اینطور است، «فی مصاحف المدینه» اینطور است، بعد هم می‌گویند «الحجه». الحجه را که می‌آورند گویا اسمی از مصحف مطرح نیست. مثل اینجا می‌گویند؛ «من باب الاکمال». یعنی چه؟ یعنی فضای احتجاج یکی از علوم قرآنی است. قرائات جای خودش است، سماع هم دارد، سند هم دارد. ما می‌خواهیم برای این قرائت از نظر پیشرفت فن نحو وجهی را ذکر کنیم. نه اینکه بگوییم به این خاطر قرائت کرده، یا به این خاطر قرائت بکند. اصلاً این فضا نبوده. اینکه عرض می‌کنم حاصل چندین سال است.

الآن در اینجا ببینید؛ این «لتکملوا» حجتش است. حجت یک نحو تشابه است در اینکه آن جا هست.

«ومن قرأ ولتكمّلوا» چرا؟ هر کسی این را بخواند باز می‌گوید اجتهاد است. «فلأن فعّل وأفعل كثيرا ما يستعمل أحدهما موضع الآخر»؛ معنای این احتجاجات و ظاهرش برای کسی که مانوس نیست، غلط انداز است. اگر شما یک دور مجمع را تدریس کنید و مباحثه کنید، می‌بینید این هایی که عرض می‌کنم بعد از مدتی برای شما واضح می‌شود. این احتجاجات برای رد و اثبات نیست. البته فضای علم است. این را مکرر گفته ام کسانی که اصل بحث دستشان نبوده، کلماتی دارند. انسان تا نگاه می‌کند می‌فهمد که او در این فضا کار کرده بوده ای نه. همین امروز که عبارت صاحب کفایه در ذهن بود که فرموده بودند:

> **ثم إن التحقيق أن الاختلاف في القراءة بما يوجب الاختلاف في الظهور مثل (يطهرن) بالتشديد والتخفيف ، يوجب الإخلال بجواز التمسك والاستدلال ، لعدم إحراز ما هو القرآن ، ولم يثبت تواتر القراءات ، ولا جواز الاستدلال بها ، وأنّ نسب [٤] إلى المشهور تواترها**
>
> **[1]**

«و ان نسب الی المشهور»؛ یعنی حرف استادشان شیخ. به ذهن من آمد و گفتم جناب صاحب کفایه اگر شما از همان سنین حدود ده سالگی به کلاس اقراء رفته بودید؛ مثل شهید ثانی و محقق ثانی مثل محقق اردبیلی برایتان واضح می‌شد. اینها در این مسیر بودند.

در بحارالانوار نگاه کنید، مرحوم مجلسی سند علماء شیعه را به این جزری می‌آورند. یک عنوان بحارالانوار در اجازات است. اجازاتی که به این جزری بر می‌گردد. یعنی این قدر روی اجازات عنایت داشتند. و سائر اجازاتی که در بحارالانوار همه را آورده‌اند. اینها شوخی است که همینطور از کنارش در می‌شویم؟!

خب شمای جناب صاحب کفایه که مقام علمی شما بالای سر ما است، وقتی می‌گویید «نسب الی المشهور»، اگر این علم فراموش نشده بود و مثل شهید ثانی در جلسه اقراء رفته بودید و معتنابه صدها جلسه را نزد استاد نشسته بودید و برای شما اقراء کرده بود، در ذهن من کالمحال است که در کفایه بعد می‌فرمودید «نسب الی المشهور».

شاگرد: می‌فرمایند: « وأنّه نسب إلى المشهور تواترها ، لكنه مما لا أصل له».

استاد: «له» یعنی تواتر. نه نسبت. لا اصل له، یعنی لا اصل للتواتر. والا «نسب الی المشهور»، نسبت داده شده، این را که نمی‌گویند اصلی ندارد.

شاگرد۲: ثابت نیست که مشهور باشد.

استاد: «نسب»همین است. اما اینکه منظور «لا اصل للنسبة» باشد، این را نمی‌خواهند بگویند.

مرحوم آمیرزا هاشم آملی رضوان‌الله‌علیه، در شرح عروه دارند. می گویند اینها قرائات را گفته اند «و استندوا الی اجماع لا اساس له کما ستبین». ایشان «لا اساس» را به خود اجماع می‌زنند. البته در نرم‌افزار کتاب الصلاة مرحوم آمیرزا هاشم نیست. یک بار دیگر هم عرض کرده بودم که آقای آملی بخش کتاب الصلاة شرح عروه دارند یا نه؟ خلاصه وعده داده بودند که ما تبیین می‌کنیم که این

اجماع اساسی ندارد. خب دیگران گفته اند. صاحب جواهر هم اجماع را در کرده‌اند. شیخ در کرده‌اند. اینها بحث‌هایی بود که متأسفانه بعد از صاحب حدائق آمد. مدام هم می‌گفتند اهل فن هم خودشان می‌گویند متواتر نیست. حرف ابن جزری را می‌آورد؛ درحالی‌که او موید این بود. می‌گفتند ببینید خود ابن جزری می‌گوید که متواتر نیست.

شاگرد: خود این استدراک به این معنا نیست که اشتهار را می‌فرمایند؟ چون می‌گوید «لم یثبت تواتر القرائات». یعنی تواتر ثابت نیست، اگر چه نسبت داده شده، ولی این شهرت اصلی ندارد.

استاد: من که خواندم به آن صورت به ذهنم آمد؛ اگر بخواهند به «نسبت» بزنند...

شاگرد: نه «نسبت» به اشتهار می‌خورد. می‌فرمایند تواتر که ثابت نیست، «و ان نسب الی المشهور»، لکن این اشتهار اصلی ندارد.

استاد: ولی این اندازه عبارت صاحب کفایه، خیلی خوب است. اینها نکات طلبگی است. یعنی ایشان قبول دارند آن چیزی که منسوب به مشهور است، تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. لذا می‌گویند برای این شهرتی که تواتر به حضرت دارد، اصلی نیست. همین جواز القرائة آن مشهور است. یعنی معلوم است که اصل آن مشهور و منسوب به مشهور، تواتر الی اصحابها نیست. یک چیز جا افتاده روشنی است. همین اندازه برای بحث خیلی خوب است که منظور مشهور تواتر به این صورت است.

---

[1] كفاية الأصول - ط آل البيت نویسنده : الآخوند الخراساني جلد : ۱ صفحه : ۲۸۵

بازبینی #1
ایجاد شده 22 آوریل 2026 13:43:56 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 آوریل 2026 13:45:51 توسط ... .